

جشنواره «کان» و انتظاری که برآورده نشد

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره
مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال سوم شماره ۳۲ - تیر ۱۳۷۶

آتش زیر خاکستر

نتیجه انتخابات ریاست جمهوری در ایران اعجاب انگیز بود و هیچ نیروی سیاسی با این نتیجه حساب نمی‌کرد. این است که استنتاجات سیاسی نیز باید موشکافانه صورت گیرد و روان اجتماعی ایرانیان را در محاسبات سیاسی به حساب آورد.

رژیم جمهوری اسلامی نخست با صافی شورای نگهبان از نامزدی زنان برای ریاست جمهوری جلوگیری کرد. در کشوری که در آن زنان به پادشاهی می‌رسیدند و چهره‌های گردآفرینان شاهنامه را از خود می‌ساختند، مشتی آخوند متعجب با تفکر قرون وسطائی و مردسالارانه تلاش کردند حق میلیونها زن ایرانی، دختران، خواهران و مادران ما را سلب کنند و به آنها بی‌احترامی روا دارند و آنها را از حق ریاست جمهوری محروم نمایند. در راس این جانوران اسلامی آخوند جنتی قرار داشت که گاه و بیگاه حنجره خود را برای ریاست جمهوری روضه خوانی بنام ناطق نوری می‌درید.

از میان ۲۳۸ نفری که برای ریاست جمهوری خود را خوشحیالانه نامزد کرده بودند به برکت وجود نحس جمهوری اسلامی فقط چهار نفر پس از ۱۸ سال حکومت نکبت بار آخوندها واجد شرایط ریاست جمهوری در یک مملکت ۶۰ میلیونی هستند. همین واقعیت سندی بر رفوزه گی رژیم جمهوری اسلامی است که از خود چنین کارنامه سیاهی بجای گذارده است. سندی بر بی‌کفایتی رژیم جمهوری اسلامی.

در کنار این سدهای عیدیه تمام رسانه‌های گروهی و امکانات مالی محافل مرتجع آخوندی و تجار زالو صفت بازار نظیر جمعیت موقوفه اسلامی در خدمت بقیه در صفحه ۲

نیست. جایزه "جشنواره کان" زمانی به یک فیلم ایرانی تقدیم می‌شود که رهبران آن کشور در دادگاه میکونوس به عنوان قاتل حرفه‌ای شناخته شده‌اند و جمهوری آلمان فدرال که "دموکرات و حامی حقوق بشر" است، حاضر نیست ورقه جلب این جانیان را صادر کند. نام ایران از دو جهت به عنوان اول مطبوعات جهان بدل می‌گردد. برنده "جشنواره کان" و بازنده جشنواره میکونوس برلین. رژیم ایران که تا آخرین لحظه از ارسال فیلم کیارستمی به جشنواره جلو گرفته بود با پا در میانی دولت فرانسه و فشار وزارت امور خارجه ایران که شاید تبلیغ تحسین آمیز برای هنر سینمایی در ایران سرپوشی برای کتمان جنایات میکونوس باشد و رژیم ضد فرهنگی و ضد هنری جمهوری اسلامی را تیرئه کند، اجازه ارسال این فیلم را به "جشنواره کان" صادر کرد. حق آن بود که آقای کیارستمی که در مرکز تبلیغات جهانی قرار گرفته بود و نظر افکار عمومی جهان را برای لحظه‌ای متوجه خود ادامه در صفحه ۷

برای اولین بار یک کارگردان ایرانی موفق به کسب جایزه نخل طلای "جشنواره کان" که مهمترین جشنواره سینمایی پس از اسکار است گردید. ما ایرانی ها طبیعتاً از دریافت چنین جایزه‌ای که نشانه رشد استعدادها و سرکوب شده ایرانیان است شادمانیم. جایزه در شرایطی نصیب آقای کیارستمی بخاطر فیلم "سانسور شده‌اش" "طعم گیلان" می‌گردد که عفريت جمهوری اسلامی بر مهن ما حاکم است و چه بسیار استعدادها بزرگ و نهفته‌ای را سرکوب می‌کند. تیغ سانسور بر گردن جامعه روشنفکری ایران سنگینی می‌نماید و می‌خواهند بختک اسلامی را به پای هنر سینمایی در ایران وصل نمایند. این جایزه زمانی نصیب آقای کیارستمی می‌گردد که بسیاری کارگردانان توانای ایرانی به جلای وطن پرداخته‌اند، زیرا توانایی‌ها و خلاقیت‌های آنها در ایران اسلامی سرکوب شده است. هنوز خون نویسندگان ایران از تیغه ساطور جمهوری اسلامی رفسنجانی "لیبرال" جاری است و از سرنوشت فرج سرکوهی و خانم اردلان خبری در دست

تاریخ بدون حب و بغض آقای میرفطروس

دروغها را بجای فاکتها عرصه کند چه فرق می‌کند که زمان رضاشاه را تجربه کرده باشد و یا تجربه نکرده باشد، در متن حوادث باشد یا در کنار آنها لمیده باشد. مگر همه نوکران رضا شاه که بفتح وی تاریخ نوشتند و این عامل بیگانه را "کبیر" خواندند در زمان وی در قید حیات حضور نداشتند و در متن حوادث قرار نگرفته بودند؟ پس چرا دروغ نوشتند؟ از آن گذشته درجه حب و بغض را نیز بر اساس ادعا نمی‌توان تعیین کرد. همین که مورخی حوادث تاریخی مهم را از قلم می‌اندازد تا به نتیجه‌گیریهای از پیش ساخته خود برسد این مورخ مغرض است حتی اگر صدها بار خود را بیطرف و بدور از حب و بغض جلوه دهد. آقای میرفطروس آشکاراً مغرض است و از یک مظهر خیانت و جنایت در ایران بنام رضا شاه همان تعریفهای رایج بدون "حب و بغض" سلطنت طلبها را ارائه می‌دهد.

آقای میرفطروس در بخشی دیگر از مصاحبه خود برای تیرئه رضا شاه یکبار به اصول تحلیل شبه مارکسیستی پناه برده و می‌نویسد: "باید بدانیم که رضا شاه در جامعه‌ای رشد و پرورش یافته بود که نه آزادی و دموکراسی و نه تجدد و پیشرفت اجتماعی - هیچیک - شناخته شده نبود. کودکی و جوانی او - همه - در سختی و خشونت گذشته بود... و بعد، تربیت نظامی در شخصیت قاطع و پر تحکم او نقش اساسی داشت، ادامه در صفحه ۳

آقای میرفطروس می‌آورد: "والله! بنده نه دوران رضا شاه را دیده‌ام و نه شاهد دوران حکومت ملی مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بوده‌ام. بنابراین نگاه من از بیرون و بدور از حب و بغض‌های رایج و مبتنی بر تحقیقات و مطالعاتم می‌باشد. بهمین جهت فکر می‌کنم حرف‌ها و ارزیابی‌های بنده در اینجا مورد قبول یا "خوشایند" کسانی که مسائل تاریخی را تا حد "دعواهای ایلی و قبیله‌ای" تنزل می‌دهند نباشد." (نقل از مصاحبه آقای میرفطروس).

تا با امروز رسم بر این بوده که اگر کسی تاریخی می‌نوشت منتقدین برای تأیید اصالت اثرش باین نکته اشاره می‌کردند که نویسنده خود در متن حوادث شرکت داشته و شاهد زنده تحولات بوده است. شرکت در متن تحولات و حضور شخصی در صحنه نکته مثبتی برای مورخ منظور می‌شده است. آقای میرفطروس بر عکس عمل می‌کند و رمز موفقیت خود را در این می‌بیند که از آنجا که در متن حوادث نبوده است، لذا شیوه ارزیابی ایشان بی‌غرض و مرض است. طبیعتاً این نتیجه‌گیری نشانه فقر فکری یک مدعی تاریخ‌نویسی مدرن است. برای بررسی علمی تاریخ لزومی ندارد که حتماً کسی در متن حوادث بوده باشد و یا نبوده باشد، مهم آن است که فاکتها و داده‌ها و منابع را همه‌جانبه و به روش علمی مورد مطالعه قرار دهد. اگر کسی باین امر مهم برای نگارش تاریخ توجه نداشته باشد و

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

آتش زیور...

تبلغ بنفع ناطق نوری رئیس تقلبی مجلس فلابی رژیم جمهوری اسلامی که نمایندگانش بعلت فقدان مصونیت سیاسی مسلوب‌الاراده هستند قرار گرفت. کار به اینجا نیز خاتمه نیافت. آقای ناطق نوری از مدتها قبل راهی فرنگ شد تا کمی برای احراز این مقام تمرین بفرماید. یلتسین این دلکع همیشه مست روسی حتی فکر کرد با هندوانه گذاردن زیر بغل ناطق نوری و حمایت از تروریسم اسلامی نظر رئیس جمهور "آینده" ایران را برای قرار و مدارهای بعدی جلب خواهد کرد. انتخاب روضه‌خوانی بنام ناطق نوری امر مسجلی بنظر می‌رسید. کار باینجا نیز ختم نشد. اوپاش حزب‌الله و اراذل انصار حزب‌الله همان شعبان بی مخ های اسلامی در جلسات انتخاباتی رقیب ناطق نوری یعنی خاتمی حضور پیدا می‌کردند و با فریادهای مرگ بر لیبرال و حزب فقط حزب‌الله کار برگذاری جلسات انتخاباتی را بر هم می‌زدند تا زمینه از هر نظری برای احراز مقام رهبری از جانب ناطق نوری آماده گردد. رئیس آنها حسین‌الله کرم اعلام کرد خاتمی برای رسیدن به ریاست جمهوری باید از روی جسد من بگذرد. آخوند خامنه‌ای یکی از قاتلین دادگاه میکونوس تمام وزن مذهبی خود را در کفه ترازوی ناطق نوری گذارد و مهدوی کنی یکی از نظریه‌پردازان متحجر جمهوری اسلامی با حملات غیر مستقیم به خاتمی و دفاع بی بروبرگرد از ناطق نوری همه حیثیت سیاسی و اسلامی خود را در این قمار سیاسی به بازی گرفت. ریسک کرد و باخت. هم حیثیت کنی فرو پاشید و هم آبروی خامنه‌ای "ولی فقیه" از "اعتبار" افتاد. تعداد ۱۹۰ راس از ۲۷۰ نفر نمایندگان فرمایشی مجلس اسلامی در طی اطلاعیه‌ای دخالت مستقیم خود را در انتخابات به نمایش گذارده و از نامزدی ناطق نوری به دلیل "اطاعت کامل وی از مقام رهبری و شخصیت قوی و مدیریت قاطع او" حمایت کردند. سازمانهای ریز و درشت مذهبی و ورزشی، روضه خوانهای دوره گرد، در مطبوعات، مانند زمان محمد رضا شاه حمایت خود را در خدمت ناطق نوری گذاردند. ناطق نوری را چنان بالا برده به اوج رساندند که سقوطش از آن ارتفاع با پایان عمر سیاسی‌اش شایهت داشت. جناح رسانتی‌ها سرنوشت جمهوری اسلامی را در مقابل "تهاجم فرهنگی غرب" به سرنوشت روضه‌خوانی بنام ناطق نوری گره زدند و در این مصاف "تهاجم فرهنگی غرب" پیروز شد. حضور خاتمی در بازار انتخابات ضد دموکراتیک با تأیید شورای نگهبان که بیشتر تشریفاتی بنظر می‌رسید تا تنور انتخاباتی داغ باشد و انتخاب مسجل ناطق نوری را پرورنه تر جلوه دهد، محاسبه‌ها را کمی درهم ریخت. خاتمی خودش هم تصور نمی‌کرد

که با اظهاراتش در مورد حمایت از زنان و توجه به مشکلات زندگی جوانان و انتقاد ضمنی از تحجر فکری و عقب‌گرائی جناح مسلط در جامعه، زمین لرزهای را آماده می‌کند که چون تف سربالا به ریش آخوندها خواهد چسبید. بهترین مبلغ برای خاتمی روضه‌خوانی‌های ناطق نوری بود که تحجر فکری را تا عرش اعلی بالا برد و مقدس شمرد. چاقوکشان حزب‌الله را برای برهم زدن جلسات انتخاباتی رقیبا اعزام داشت و به مردم نشان داد چه هیولائی قصد دارد بر مسند ریاست جمهوری ایران تکیه زند. مردم با شنیدن و دیدن فعالیت ناطق نوری و جناح رسانتی‌ها در این مدت که جان مردم را به لب رسانده‌اند مصمم شدند که حتی با شرکت در انتخابات فرمایشی از خاتمی حمایت کنند و وی را در دشمنی با جمهوری اسلامی که مظهر آن را ناطق‌های نوری بحساب می‌آورند، انتخاب نمایند. انتخاب مردم ایران تأیید جمهوری اسلامی نیست طرد جمهوری اسلامی است. آنها نشان دادند که برای مقابله با جمهوری اسلامی حاضرند بسیج شوند و نفرت خود را از رژیم جمهوری اسلامی نشان دهند. مردم خاتمی را از آن جهت انتخاب کردند که حزب‌الله وی را بطور ضمنی دشمن جمهوری اسلامی، نماینده تهاجم فرهنگ غرب، لیبرال نشان می‌داد و چه نشانی‌ای بهتر از این تا مردم با انتخاب این دشمن، تو دهنی مهمی به حزب‌الله بزنند و حمایت خود را بطور علنی از "دشمنان" جمهوری اسلامی اعلام کنند. خاتمی که با این پیروزی چشمگیر حساب نمی‌کرد حال باید بوعده‌های غیر قابل تحقق خود در چارچوب نظام جمهوری اسلامی جامه عمل بپوشاند. تا مانع بسیج و اتحاد زنان و جوانان و روشنفکران، جان بلب رسیدگان علیه کل نظام جمهوری اسلامی گردد و آخرین سنگر "لیبرالیسم" اسلامی را برای حفظ مجموعه نظام اسلامی و نجات آن از دست ندهد و این وظیفه چقدر سخت و امید رشد مبارزه مردم چقدر محتمل است. ناطق نوری تیر خود را در جهت معکوس پرتاب کرد. رژیم که هرگز حساب شرکت مردم در انتخابات را باین وسعت برای انتخاب خاتمی که یک تودهنی سیاسی به ملاحاست، نمی‌کرد، نمی‌توانست نیز حتی با مکانیسمهایی که ایجاد کرده بود، بطور ناگهانی چند ده میلیون آراء انتخاباتی را عوض کند و یا با تهدید و ارعاب در رای مردم تأثیر بگذارد. زمین لرزه بقدری شدید بود و نفرت از جمهوری اسلامی مردم را چنان بسیج کرده بود که حزب‌الله غافلگیر شد و نتوانست به موقع برای حفظ اسلام عزیز در نتیجه انتخابات تقلب کند. تعداد آراء خاتمی بیش از دو سوم آراء ناطق نوری بوده است و این نسبت را در شرایطی که شورای نگهبان همه

نامزدها را شایسته کسب مقام رهبری دانسته است و آترا تبلیغ نموده و به امت حزب‌الله نیز توضیح مقنع داده است، مشکل بتوان در عرض چند ساعت با دو تلفن به ولی فقیه و نوجه‌اش حسین‌الله کرم تغییر داد. مهم این نیست که تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات بر اساس آمار قابل تعمق رژیم، ۳۰ میلیون نفر باشد یا نباشد، مهم این است که بیش از دو سوم شرکت‌کنندگان در انتخابات نفرت خود را از وضعی که آخوندها ایجاد کرده‌اند، اعلام داشتند و این بغیر از کسانی هستند که در انتخابات بعلت سانسور و خفقان شدید شرکت نکرده و آن را تحریم نموده‌اند. آراء حدود ۲۱ میلیون به خاتمی آراء شمال شهر و یا جنوب شهر تهران نیست، آراء میلیونها ایرانی در اقصی نقاط شهر و روستای این سرزمین افسانه‌ایست. و این را خود آخوندها، رضائی پاسدار و اعوان و انصارش هم می‌فهمند. معلوم نیست چند در صد از خود بسیجی‌ها و پاسداران و طلبه‌های جوان باین انتخاب دست زده‌اند. پیروزی خاتمی وحشت بزرگ جمهوری اسلامی است. پیروزی خاتمی نیروی بالقوه ناراضائی عمیق مردم را نشان می‌دهد و این است که امیدبخش است. نفرت بی پایان این مردم به نکبتی بنام جمهوری اسلامی و نه فقط "ولایت فقیه" آنطور که رفرمیستهای مذهبی مبلغ آنند. انتخاب خاتمی مسلماً نتایج مهمی برای رژیم دارد. نخست اینکه آخوندی نظیر خامنه‌ای و یا جنتی قادر نیستند رای بیست میلیون مردم را به خاتمی آنطور که رسانه‌های ایران اعلام کرده‌اند در موضعگیریهای خود براحتی در نظر بگیرند. خاتمی با این رای مشروعیتی یافته که خامنه‌ای فاقد آنست. هر توهین و تحقیر و توطئه علیه خاتمی توهین به ۶۰ میلیون جمعیت ایران تلقی می‌گردد و نه خامنه‌ای دارای شخصیت خمینی است که با صراحت رای مردم را نفی کند و نه شرایط، شرایط پس از پیروزی انقلاب بهمن است که کار چنین ابراز نظریاتی آسان باشد. دگر آنکه نتیجه این زمین لرزه زیر پای بخشی از آخوندهای خرده بورژوا و مردد را می‌شورد و دلشان را خالی می‌کند و به شور می‌اندازد. برخی محافل فوراً حرارت این نفرت عمومی از آخوندها و نظام جمهوری اسلامی را حس میکنند و ماستها را کیسه کرده و با احتیاط بیشتری سخن خواهند گفت تا سرشان بالای دار نرود. برخی‌ها از هم اکنون بارو بندیل خود را برای روز مبادا جمع می‌کنند. هر چه باشد آنها سرنوشت نوکر صفتان زمان شاه را به چشم دیده‌اند. تضاد در جناح حامیان بورژوازی تجاری شدت می‌گیرد. در کنار این تأثیرات بر حاکمیت، مردم نیز به نیروی خود پی می‌برند و هر روز بیشتر از روز قبل آماده مبارزه بقیه در صفحه ۳

آتش زیر...

می‌گردند. آنها مسلماً حاضر نیستند دست‌آوردی را که باین سرعت و با این مانور کسب کرده‌اند به راحتی از دست بدهند. جو اجتماعی بنفع مردم و بضرر حزب‌الله است. این توده‌های مردم هستند که سنگینی حضور خود را در صحنه به رخ امت همیشه در صحنه می‌کشند و میداندار کوچک و بازار شده‌اند. پس از اعلام نتیجه انتخابات ایرانیان جشن گرفتند و همچون روز انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در خیابانها رقصیدند و بهم شیرینی تعارف می‌کردند. برای مردم پیروزی خاتمی پیروزی فرد خاتمی نیست پیروزی نماینده "تهاجم فرهنگ غرب" و "لیبرالیسم"، دشمن ولایت فقیه" بر اسلام عزیز است، و شکست ناطق نوری نیز شکست فرد ناطق نوری نبوده شکست جمهوری اسلامی برای تحقق اسلام عزیز در جامعه ایران است.

ولی از شکست معنوی تا شکست سیاسی فاصله فراوان است بویژه اینکه جناح حاکم مجلس، قوه قضائیه و همه نهادهای سرکوب اسلامی از قبیل پاسداران، بسیج، نیروهای چاقوکش حزب‌الله و زندانها، در کنار اغلب رسانه‌های گروهی را در اختیار دارد. وقتی مجله زنان از خاتمی در باره نوع تشکیل هیات وزیران سوالی باین مضمون طرح کرد "در باره وزیر شدن یک زن چه نظری دارید؟" وی اظهار داشت: "انتخاب وزیر فرآیندی پیچیده و چند بعدی است و نهادهای مختلفی در آن نقش دارند و تنها در اختیار رئیس جمهور نیست...". این اظهار نظر حاکی از آن است که هیات دولت با توافق "ولی فقیه" و مجلس رسالتی و جناحهای واقعی حاکمیت صورت می‌گیرد و همه این اعمال نفوذها باید در خدمت حفظ اسلام عزیز باشد. خاتمی فقط می‌تواند آنچه را عملی سازد که منافع اسلام عزیز و حاکمیت آخوندهای جانی و متحجر را به خطر نیاندازد. خاتمی خود نیز یک آخوند است و منافع اساسی روحانیت را در نظر خواهد داشت. نیروهای سیاسی ایران باید با توهم‌گرایی مبارزه کنند و مانع شوند که باز مثنی استحاله‌گر خود فروش راه بیافتند و بخواهند این بار بجای رفسنجانی با خاتمی بیعت کنند. خاتمی نه می‌خواهد و نه می‌تواند دین را از دولت جدا کند و قانون اساسی جمهوری اسلامی را منسوخ اعلام نماید. تجربه حکومت خاتمی بهتر از تجربه حکومت بازرگان، بنی صدر و رفسنجانی نیست. ولی این تجربه با این سابقه، به مردم نشان می‌دهد که تنها راه رهایی سرنگونی این رژیم ددمنش و عقب مانده است. نجات کشور ما در همکاری با آخوندها و رفرمیستهای اسلامی نیست در مبارزه و طرد آنهاست. آنچه باید بر بیفتد و چون پادشاهی به مزبله تاریخ سپرده شود حکومت مذهبی است و نه آرایش حکومت مذهب. باید از این

شرایط جدید برای بی اعتبار کردن حکومت فریبکار مذهبی و همه جناحهای فریبکار مذهبی در ایران که برای کسب قدرت فعالیت می‌کنند، نظیر دارودسته یزدی و سحابی و معین فر و سروش و امثالهم سود جست و تشدید تضاد بین آنها را به فال نیک گرفت و افکار عمومی را بسمتی هدایت کرد که بر گور جمهوری اسلامی، جمهوری مردمی خود را بنا نهند. باید توجه داشت که توجه به حقوق زنان و پذیرش تساوی حقوق زن و مرد در کلیه زمینه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و توجه به مشکلات جوانان، ایجاد امکانات تفریحی برای آنها به شعارهای بسیج‌کننده در میهن ما در سالهای آتی بدل می‌گردد و ملاها که زن و مرد را در اتوبوسها و دانشگاه از هم جدا می‌کنند، با ورزش زنان مخالفند و راه رفتن دختر و پسر را با یکدیگر جرم محسوب می‌کنند و پوشش اجباری را با اجراء گذارده و مردم را تعزیر می‌کنند، قادر نیستند به این مشکلات پاسخ دهند. آخوندها در بحرانی که ایجاد کرده‌اند گور خود را می‌کنند و وظیفه ما نجات آنها نیست زدن تیر خلاص به آنهاست. و این گره کور را ملاها نمی‌توانند باز کنند. حملات به خاتمی و چوب لای چرخ وی گذاردن و برنامه‌هایش را دچار شکست کردن و با یک چهارم آراء قلبی و پیش ساخته برای وی شاخ و شانه کشیدن و همانطور که معلوم است بوی اتهام زدن و وی را تحت فشار گذاردن، مردم میهن ما را به این نتیجه منطقی می‌رساند که شرکت در انتخابات راه نیل به آزادی نیست، شمشیرها را باید تیز کرد و این نظام نکبت آور جمهوری اسلامی، این مظهر عقب ماندگی و تحجر تاریخی را با قدرت قهرآمیز به زیر کشید. رژیم به کوچه بن بست رسیده است، هم میدان دادن به خاتمی کارش را خراب خواهد کرد و هم اخلال در کار خاتمی. گزینش با محدودیت بین بد و بدتر، پاسخ نا منتظره مردم به ملاها بود. □

تاریخ بدون...

بهمین جهت، او با روحیه‌ای نظامی و "سربازخانه‌ای" درکی از آزادی و دموکراسی نداشت.

آقای میرفطروس پس از اینکه توجیه‌ای طبیعی برای قلدری و دیکتاتورمندی رضا شاه از استین بدر آورد و تکلیف همه جوامع عالم را برای همیشه در طول تاریخ بشریت تعیین نمود که برای توجیه استبداد به نسخه درمانی آقای میرفطروس مراجعه کنند، اضافه می‌کند: "در واقع - برخلاف نظر بعضی‌ها - در آن زمان از مشروطیت و آرمان‌های آن چیزی باقی نمانده بود تا رضا شاه آنرا "تعطیل" کند و از بین ببرد." می‌بینید که چگونه از دیو فرشته می‌سازند؟

در دورانی که رضا شاه زندگی می‌کرد، سلیمان میرزا

اسکندری نیز زندگی می‌کرد، در آن دوران فرخی یزدی، عشقی، ملک‌الشعراء بهار، عارف قزوینی، پروین اعتصامی، تقی ارانی، صادق هدایت، دهخدا، علامه قزوینی، تقی‌خان پسیان، سردار جنگل، حیدر عموغلی، لاهوتی، خیابانی و ده‌ها و صدها روشنفکر و دموکرات ایرانی نیز زندگی می‌کردند که هیچکدام به بیماری دیکتاتوری رضاخانی که آقای میرفطروس آنرا امری طبیعی و ناشی از شرایط محیط رضا شاه جلوه می‌دهند مبتلا نشدند. آنها نیز در ایرانی زندگی کرده بودند که مستبدین بر آن حکومت می‌راندند. مگر ناصرالدین شاه و قتلعلیشاه و محمد شاه در محیط دموکراتیک پرورش یافته بودند که ما امروز از گناهان آنان نمی‌گذریم؟ این ویروس استبداد در هیچکس موثر نبود جز در رضا شاه و تازه شدت بیماری وی بحدی بود که تحت تاثیر افکار دموکراتیک موجود نیز قرار نگرفت و دستور سربه نیست کردن آزادیخواهان و دموکراتها را صادر کرد. یکی از کسانی که از همان روز نخست با مشروطه مخالف بود و علیه آرمانهای آن مبارزه می‌کرد و می‌خواست از پیدایش آن جلوگیری تا کارش به زحمت تعطیل آن نینجامد رضا خان نام داشت و مضحک است که آقای میرفطروس مورخ به کنایه حامیان مشروطه را به تمسخر می‌گیرد که گویا رضا شاه را بی جهت به تعطیل مشروطیت متهم می‌کنند. زیرا بزعم ایشان چیزی را که وجود نداشت نمی‌شد تعطیل کرد.

رضا خان افسر قزاق بود که از کودکی با این نیرو کار می‌کرد و از همان ابتداء دشمن آزادی و دموکراسی بود. وی با قزاقها در محاصره تبریز توسط قوای اعزامی محمد علی‌شاه شرکت داشت و همراه با سایر مرتجعین علیه ستارخان این سردار ملی می‌رزمید. وی می‌خواست از برپائی مشروطه جلوگیری کند. رضا شاه بعدها نیز که بدستور آبرون‌ساید مامور انتلیجنت سرویس انگلیس وظیفه رهبری قوای قزاق را بعهده گرفت بر ضد جنبش ملی - دموکراتیک میرزا کوچک خان جنگلی که برای احیاء مشروطیت می‌رزمید، در کنار قوای انگلستان جنگید. رضا خان قلدر با روحیه مستبد خود و خوی نظامیش با همه حرکت‌های انقلابی و استقلال‌طلبانه و دموکرات مخالف بود. وی اسلحه خود را علیه خیابانی در آذربایجان، کتلل محمد تقی‌خان پسیان در خراسان، امیرمؤید سوادکوهی در مازندران، تنگستانها در فارس بکار گرفت و حال مورخی از سلاله "چپ" پیدا شده که با قلب تاریخ به ستایش سلطنت طلبان پرداخته است. وی نفهمیده که خلق ایران سلطنت را برای همیشه به گور تاریخ سپرده است و فریب شاه و شاهچه‌ها را نخواهد خورد. خوب بقیه در صفحه ۴

تاریخ بدون...

است که ما برای یک یادآوری تاریخی اشاره کنیم که نهضت جنگل چه می‌گفت و چه می‌خواست تا آقای میرفطروس ببیند که رضا شاه علیه چه خواسته‌هایی مبارزه کرده است. آنچه را که آقای میرفطروس رندانه به پای خواسته‌های مترقیانه رضا خان می‌گذارد، از تاسیس فرهنگستان و نظام آموزش و پرورش وی صحبت می‌کند، دانشگاه را به رخ قربانیان نظام ستماش می‌کند، کشف حجاب (توجه کنید کشف حجاب پذیرش تساوی حقوق زن و مرد در کلیه زمینه‌ها نیست - توفان) را شق القمر وی می‌داند و... خواسته‌های رضا شاه نبوده خواسته‌های خلق‌های ایران بوده است که برای تحقق آن مسلحانه جنگیده‌اند و با سرکوب رضا شاه و دستگاه رضاخانی روبرو شده‌اند. فقط یک نگاه مختصر و سطحی به برنامه جنبش ملی جنگلی‌ها حاکی از دشمنی رضا شاه با دموکراسی، آزادیخواهی، تحول اجتماعی و ترقی و پیشرفت است. ما ناچاریم برای روشن شدن ذهن این مورخ "واقعین" تاریخ، بخشهایی از برنامه نهضت جنگل را در این مقاله درج کنیم تا هم عیار تاریخ‌نویسی آقای میرفطروس معلوم شود و هم نقش خائنانه رضاشاه در اسارت مردم میهن ما آشکار گردد.

ژنرال دسترویل فرمانده قوای انگلیس در ایران نظر امپریالیسم انگلیس را در مورد نهضت مردم ایران و قفقاز چنین بیان می‌کند: "پروگرام نهضت جنگل حاوی همان افکار و اصول و مرام‌های مبتذل و غیرقابل تحمل میباشد. منجمله آزادی - مساوات - اخوت - ایران مال ایرانیان است - دورباد خارجی. - تصریح سایر مواد نتیجه ندارد زیرا همان اندازه که دروغ و کذب محض است، بهمان نسبت هم زیاد میباشد.

- دنیا از این مرامها بستوه آمده است." ژنرال دسترویل در جای دیگری از کتابش می‌نویسد: "سرهنگ استوکس را با بیرق سفید نزد میرزا کوچک خان فرستادم و از جانب خود وعده دادم که اگر شرایط و تقاضاهای ما را قبول و رعایت نماید حق تعقیب سیاست داخلی او را در ایران برسمیت بشناسیم." این سخن بدان مفهوم بود که اگر نهضت جنگل قرارداد ۱۹۱۹ را بپذیرد آنوقت انگلیسها که حق اربابی برای خود در ایران قایل‌اند به نهضت جنگل اجازه خواهند داد که سیاست داخلی ایران در تحت توجهات امپریالیسم انگلستان اجراء گردد. غالب است انگلستان از بالا به میرزا تعیین تکلیف می‌کند که در کشور خودش چگونه رفتار نماید و چه سیاستی را اجراء کند. آنچه را که میرزا نپذیرفت رضاخان از اربابش پذیرفت.

این قضاوت امپریالیسم انگلستان در مورد نهضت جنگل است و این قضاوت با داوری رضاخان تفاوتی ندارد. روشن است کسی که برای سرکوب نهضت جنگل بسیج می‌شود، آن هدفی را باجاء می‌گذارد که امپریالیسم انگلستان برایش دیکته کرده است. آنکس که وظیفه سرکوب این نهضت ملی و دموکراتیک را بعهده می‌گیرد خود نه می‌تواند ملی باشد و نه دموکرات. ژنرال دسترویل انگلیسی نفرت خود را از خواسته‌های ایرانیان با کلماتی نظیر "دروغ و کذب محض" یاد می‌کند. حال به خواسته‌های نهضت جنگل که رهبرانش در همان شرایط فقدان دموکراسی در ایران رشد کردند که رضا شاه رشد کرد، نظر بیافکنید تا ببینید رضاخان همواره در جبهه ضد مردمی قرار داشته است و به نوکری اجنبی افتخار می‌کرده است.

خواسته‌های نهضت جنگل:

"ما قبل از هر چیز طرفدار استقلال مملکت ایرانیم استقلال بی‌تمام معنی کلمه یعنی بدون اندک مداخله هیچ دولت اجنبی - اصلاحات اساسی مملکت و رفع فساد تشکیلات دولتی که هر چه بر سر ایران آمده از فساد تشکیلات است." (میرزا کوچک خان سردار جنگل نوشته ابراهیم فخرائی صفحه ۴۲)

"اخراج نیروهای بیگانه - برقراری امنیت و رفع بیعدالتی - مبارزه با خودکامگی و استبداد" (همانجا صفحه ۴۱).

"مرامنامه: آسایش عمومی و نجات طبقات زحمتکش ممکن نیست مگر به تحصیل آزادی حقیقی و تساوی افراد انسانی بدون فرق نژاد و مذهب در اصول زندگانی و حاکمیت اکثریت بواسطه منتخبین ملت - پیشرفت این مقاصد را فرقه "اجتماعیون" بمواد ذیل تعقیب می‌نمایند.

ماده اول -

۱ - حکومت عامه و قواء عالیه در دست نمایندگان ملت جمع خواهد شد.

۳ - کلیه افراد بدون فرق نژاد و مذهب از حقوق منیه (فردی - توفان) بطور تساوی بهره‌مند خواهند بود.

...

۵ - انحاء کلیه شئون و امتیازات.

ماده دوم - حقوق مدنیه

۶ - مصونیت شخص و مسکن از هر نوع تعرض و حریت اقامت و مسافرت.

۷ - آزادی فکر، عقیده، اجتماعات، مطبوعات، کار، کلام، تعطیل.

...

۹ - تساوی زن و مرد در حقوق مدنی و اجتماعی.

ماده چهارم - اقتصاد

۱۳ - مالکیت اراضی با ملاحظه تامین معیشت عمومی تا حدی تصدیق می‌شود که حاصل آن عاید تولید کننده شود.

ماده پنجم - معارف - روحانیت - اوقاف

۱۶ - تعلیمات ابتدائی برای کلیه اطفال مجانی و اجباری است.

۱۷ - تحصیلات متوسطه و عالییه برای اطفالیکه استعداد داشته باشند مجانی و حتمی است.

۱۸ - انفکاک روحانیت از امور سیاسی و معاشی.

ماده هفتم - دفاع

...

۲۴ - ورزش و مشق نظامی برای مدارس ابتدائی و متوسطه اجباری است.

۲۵ - برای تحصیل فنون نظام، مدارس عالییه تاسیس خواهد شد.

ماده هشتم - کار

۲۷ - ممنوع بودن کار و مزدوری برای اطفالیکه نشان به ۱۴ سال نرسیده.

و...

این بود شمه‌ای از خواسته‌های مردم ایران که برایش مبارزه می‌کردند و رضا شاه با یاری امپریالیسم انگلستان این جنبش را که زیر بار قرارداد ننگین ۱۹۱۹ نرفت سرکوب کرد. واقعاً چه جای دفاع از رضا شاه باقی می‌ماند. بگذاریم که این کار ننگین در تخصص پزشک احمدی‌ها، مختاریها و ساواکی‌ها، نوچه‌ها و مزدبگیران اشرف پهلوی بماند.

چطور می‌شود که نسبت به قاتلین اینهمه فرزندان انقلابی و دموکرات ایران زمین کینه و عداوت نداشت؟ آیا اینگونه افراد اصولاً دموکرات و "بی‌طرف" هستند؟ ما که نسبت به آن تردید داریم.

ما در این باره باز سخن خواهیم گفت. □

از کمک‌هایتان متشکریم

م.ع. از آلمان ۲۰ مارک

م.ر. از آلمان ۱۰۰ مارک

ح.ف. از آلمان ۶۵ مارک

ر.م. از آلمان ۵۰ مارک

ASH ۲۰ مارک

۳۰٪ بیکاری...

دریافت بازنشتگی نایل نیامده‌اند. اینان نه در آمار سالیانه به حساب می‌آیند، نه در استخدامند و نه بیکار. بسیاری از این گروه یا فاقد مسکن هستند و یا این که اکثراً به خلاف‌کاری مشغولند و از این طریق امرار معاش می‌کنند.

در مجموع مطابق محاسبه شماتیک فوق ۳۰٪ از مردم آمریکا در واقع بیکارند و این رقم برخلاف داده‌های رسمی تاکنونی است. آقای لیستر-ترو در مقاله‌ای که در شماره ۲۶ نشریه «پروس پکت» انتشار داده است، اظهار می‌دارد که: «در اثر گسترش بیکاری است که می‌توان به کاهش حقوق مزدبگیران پی برد. از دهه ۷۰ میلادی یک درصد از مزد خالص و سالانه بیش از ۸۰ درصد از کارگران کاهش یافته است. تنها برای ۲۰ درصد از شاغلین حقوق‌ها بالا رفته و این افزایش هم چنان سیر صعودی طی می‌کند. اما واقعیت امر این را نشان می‌دهد که شکاف و اختلاف حقوق هر روز بیشتر می‌شود و چنین اختلاف دست‌مزدی تاکنون بی‌سابقه بوده است»

امروزه گسترش فقر و بیکاری در آمریکا بیداد می‌کند. رقم ۳۰٪ بیکار ساخته و پرداخته «شپور تبلیغاتی» کمونیست‌ها نیست. این یک واقعیت غیرقابل انکار است که هر روز شکاف بین فقرا و اغنیاء در آمریکای «آزاد» ژرف‌تر می‌شود. بزه‌کاری، دزدی، قتل و جنایت و فحشا در این کشور بیداد می‌کند و این درست در حالی است که این روزها عده‌ای نوکریست که خود را به لباس چپ نو ملبس کرده‌اند، بر طبل توخالی دنیای سرمایه‌داری «آزاد، جامعه مدنی و متمدن» می‌کوبند و بی‌شرمانه به کمونیست‌ها که بیش از یک قرن بر علیه سرمایه‌داری، جنگ و بحران و بیکاری و فقر پرچم مبارزه را برافراشته‌اند، پارس می‌کنند. اینان با تحریف و دروغ و با اشاره به فروپاشی نظام‌های سرمایه‌داری دولتی اروپای شرقی، تلاش‌هایی بس عبث کرده و می‌کنند تا اذهان را در مورد نظام سوسیالیستی، نظامی که بری از بحران بیکاری و ظلم و ستم طبقاتی است، مشوب کنند تا شاید از این طریق تکه استخوانی از درگاه بورژوازی و امپریالیسم نصیب‌شان گردد.

اما دیرگاهی است که کارگران و زحمتکشان جهان به عوام‌فریبی‌های امپریالیست‌ها و نوکران ریز و درشت آنها پی برده و برای استقرار نظام سوسیالیستی و آزادی واقعی به پا خاسته‌اند. سی سال حکومت کارگری در شوروی و دستاوردهای عظیم و خیره‌کننده‌اش که جهان سرمایه‌داری را به لرزه درآورده بود، در تاریخ بشری ثبت گردیده، به طوری که حتا بورژوازی هم علیرغم میل باطنی‌اش قادر به انکار آن نیست. به نقل

پیام‌های همبستگی

بدنبال حرکت‌های اعتراضی و فراخوانی که از سوی پنج تشکل سیاسی، اتحاد فداییان کمونیست، سازمان کارگران مبارز ایران، حزب کار ایران، چریک‌های فدایی خلق ایران و حزب کمونیست ایران در دفاع از کارگران صنایع نفت و آزادی بی‌قید و شرط کارگران زندانی و سایر زندانیان سیاسی ایران در شهر لنین شویپنگ سوئد انجام گرفت، هیئت مرکزی اتحادیه کارگری سوئد با انتشار بیانیه‌ای به دفاع از حقوق صنفی کارگران ایران برخاسته و از مبارزات برحق آنان حمایت به عمل آورد. در این بیانیه آمده است:

رژیم ایران کارگران را به خاطر مبارزه برای حق اعتصاب و تشکل خویش، شکنجه و اعدام می‌کند. از دیدگاه اتحادیه کارگری، حق تشکل در سوئد و در تمامی جهان غیر قابل نقض و یکی از پایه‌ای‌ترین حقوق انسانی است. سرکوب و زندانی کردن کارگران اعتصابی به خاطر بهبود وضعیت زندگی، نقض حقوق بشر است. اتحادیه کارگری خواستار دموکراسی سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و همبستگی میان انسان‌ها در درون و برون سوئد است.

اتحادیه کارگری از مبارزه کارگران رزمنده ایران برای تشکل و حق اعتصاب پشتیبانی می‌کند.

هیئت رهبری اتحادیه کارگری در سوئد

هم‌چنین حزب چپ سوئد - واحد لنین شویپنگ با ارسال پیامی برای به امضا کنندگان فراخوان مشترک پشتیبانی خود را از این حرکت اعتراضی و فراخوان مزبور اعلام نمود. متن کامل این پیام در روزنامه پرتیراژ «کوریسوندتن» مورخ ۹۷/۶/۶ انتشار یافته است. در قسمت‌هایی از این پیام چنین آمده است:

«هفده سال است که مردم ایران تحت اختناق وحشیانه مذهبی-سیاسی در رنج بسر می‌برند. دوران حکومت ملایها نمودی از عدم تحمل دگراندیشان و پیگرد بیرحمانه مخالفین است. انقلاب اجتماعی ایران علیه حکومت شاه تبدیل به ارتجاع مذهبی و اختناق گردیده است. به ویژه زنان ایران شدیداً تحت فشار قرار دارند. یک مثال روشن در مورد خصلت تماماً ضددموکراتیک رژیم، سرکوب اعتصاب کارگران نفت در اوایل سال جاری است که منجر به دستگیری صدها تن گردید...»

اخراج، دستگیری و خطر اعدام فعالین کارگری کماکان ادامه دارد. چنین است دیکتاتوری در ایران. خواسته‌های کارگران نفت چنین بود، حق تشکل، پیمان‌های دسته‌جمعی و اضافه دستمزد.

حزب چپ در لنین شویپنگ در مسیر تقویت همبستگی بین‌المللی با مردم ایران می‌کوشد. در این رابطه خواسته‌های ذیل باید طرح گردد:

- حقوق دموکراتیک برای مردم ایران

- حق تشکل سندیکا برای کارگران

- حق پیمان‌های دسته‌جمعی

- متوقف ساختن دستگیری و اعدام کارگران و روشنفکران

حزب چپ در لنین شویپنگ

قول زیر توجه کنید:

«نتایج اقتصاد متمرکز و با برنامه کشور شوروی در زمینه تولید و صنعتی کردن جامعه حیرت‌انگیز بود. اقتصاد متمرکز و با برنامه، بدون کمترین تأثیرپذیری از بحران اقتصادی دهه ۳۰ به اساسی‌ترین نیازهای جامعه، نظیر تحصیل و آموزش، بهداشت، مسکن و کار برای همه شهروندان شوروی، جامعه عمل پوشاند. ثروت و درآمدهای جامعه به طور نسبی یکسان تقسیم می‌شد و همه مردم از کالاهای مورد نیاز بهره‌مند بودند.»

نقل قول فوق از کتاب تاریخ حزب بلشویک شوروی دوران استالین نیست. از اسناد کمینترن و احزاب کمونیستی جهان هم نیست. این نقل قول از گزارش

بانک جهانی (توجه کنید بانک جهانی!) در سال ۱۹۹۶ است که در ارتباط با اوضاع آشفته ممالک بلوک شرق و گذار به «اقتصاد بازار» انتشار یافته است. از وری همین گزارش سر و دم بریده بانک جهانی می‌توان به آسانی به سیمای انسانی نظام سوسیالیستی دوران استالین پی برد و آن را از نظام غارت‌گرانه سرمایه‌داری که جز بحران و بیکاری و فقر و اختلاف شدید طبقاتی نمی‌آفریند، تمیز داد. پروتاریای آمریکا تنها با تکیه بر لنینیسم و راه انقلاب اکتبر است که می‌تواند بر هیولای بیکاری و فقر و استثمار غلبه نماید و نظامی واقعاً آزاد در پهن دشت این کشور بنا نهد.

هرگونه راه حل دیگری فریبی بیش نیست و محکوم به شکست است. □

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری

نبرد فرهنگ‌ها...

۸ - اندویدو آیسیم (منش انفرادی-توجه به اصالت فرد و احترام به آن در مقابل کلکتیویسم بمعنی اشتراکی).

وی بعد از برشمردن این مشخصات، مشخصات فرهنگ غرب را ارزشهایی می‌داند که باید از آنها حراست و پاسداری شود. وی این فرهنگ را با سایر فرهنگها قیاس می‌کند و می‌نویسد: "ارزشهایی که در غرب با اهمیت‌ترین‌اند در سراسر دنیا بی اهمیت‌ترین‌اند." و با این جمله تکلیف همه فرهنگها را روشن می‌کند.

با تئوری نبرد فرهنگها عرصه‌های جنگ‌های آینده نیز از هم اکنون روشن است و خطوط جبهه‌ها نیز بروشنی ترسیم شده است. دشمنی بنام لولوخورخوره کمونیسم با دشمن جدیدی تعویض می‌گردد. امپریالیسم به اهرمن‌سازی نیاز دارد. ملل به تمدن و وحشی تبدیل می‌گردند که بنحوی چاشنی جنگهای ستارگان را در خود دارد. غرب که از فرو افتادن دیوار برلن هورا می‌کشید و وجود آنرا مظهر استبداد می‌دانست خود امروز دیوار فرهنگی و ایدئولوژیک بلندتری از دیوار سیمانی برلن را آنهم به درازای مرزهای اروپای مسیحی (پرستان و کاتولیک) بدور خود می‌کشد تا بقول خودش دستاوردهای بشریت "مترقی" را از تجاوز سایر ملل عقب‌مانده حفظ کند.

هانتینگتون در عین اینکه جبهه‌های جنگ فردا را ترسیم می‌کند برای دوران صلح که دوران تازه کردن نفس تا جنگ بعدیست نسخه آماده‌ای دارد و آن اینکه ما باید این تفاوت‌های فرهنگی را به رسمیت بشناسیم و ارزشهای آنها را صرفاً با ملاک فرهنگ غرب نستیم. مثلاً دموکراسی و حقوق بشر، از دستاوردهای فرهنگ غرب است که آنرا از تمدن کلاسیک یونان و حقوق رم و رنسانس فرانسه و دین مسیحیت دریافت کرده است. اگر تا دیروز پرچم دفاع از حقوق بشر و دموکراسی در جنگ سرد در دست امپریالیسم آمریکا قرار داشت و برای هر عطسه زاخاروفها و سولژنیتسینها به اهتزاز در می‌آمد، امروز دیگر نمی‌توان با همان پرچم به جنگ یلتسین و آخوند خامنه‌ای و یا ژنرال سوهارتو رفت و حقوق بشر و دموکراسی را برخشان کشید و یا آخوندهای ایران را ملامت کرد، زیرا آنها دارای ارزشهای دیگری در طول قرون هستند که باید از نظر ما یعنی غرب مورد احترام قرار گیرند؟! برای نمونه شریعت اسلام. علیرغم اینکه این ارزشها در مغایرت با ارزشهای آمریکائی‌اند، لیکن درست و پسندیده نیست که غرب و آمریکا ارزشهای خود را به سایر ملل حقنه کنند؟! البته آمریکا به مصداق مرگ خوب است ولی فقط برای همسایه، غرب را فرا می‌خواند با چندگانگی

فرهنگی در داخل خاک خودش مبارزه کند و نگذارد این فرهنگهای پست و عقب‌مانده در حصار مقدس غرب پا بگیرند. حقوق بشر برای حداقل هفت حوزه فرهنگی فاقد پیشیزی ارزش است و برای قضاوت ما یعنی غرب نباید مورد استناد قرار گیرد. این تئوری را البته برای آن ساخته‌اند که بتوانند با رژیمهای خونخواری نظیر رژیم ایران زد و بند نمایند و مورد ایراد افکار عمومی که تا دیروز آنرا طور دیگری تریب کرده بودند، قرار نگیرند.

الگوی "نبرد فرهنگها" بجای تئوری مبارزه طبقاتی

برای فهم جهان که منطبق بر واقعیت باشد ما نیاز به یک نقشه ساده شده دنیا، به یک تئوری، یک طرح، یک مدل و یا یک الگو داریم. بدون چنین ساختار ذهنی توضیح جهان مقدور نیست. هانتینگتون برای تسهیل روند شناخت به این الگوهای فکری پناه می‌برد و تلاش می‌کند مجموعه اطلاعات در ذهن خود را در الگوهای از قبل تنظیم شده فکری مرتب و منظم کند. وی می‌گوید که این مدل‌های فکری تصویر ساده‌تری از واقعیت را که در زندگی واقعی بسیار پیچیده‌اند در ذهن منعکس می‌سازند و ما را برای پی بردن به واقعیت مسلح می‌کنند. ما قادر خواهیم بود توسط این الگوهای فرضی جهان خارج از خود را توضیح دهیم و چنانچه به نتایج از قبل پیشگویی شده رسیدیم، میتوانیم به کارآئی این الگو برای توضیح سایر پدیده‌های ناشناخته استناد نماییم. وی دنیا را بر اساس یک الگو تصور می‌کند و می‌کوشد توسط این الگو، وقوع حوادث را پیشگویی کرده و تفسیر نماید. اگر این الگو بر واقعیت منطبق نبود و در عمل درستی خود را باثبات نرساند، آنرا با یک الگوی دیگر جایگزین می‌کند. بنظر وی توضیح جهان فقط از طریق ساده کردن الگوها ممکن است. وی اشاره‌ای دارد مبنی بر اینکه نخستین الگو از این نوع را هاری ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا تدوین کرد. وی منظره سیاسی جهان را در دوران جنگ سرد بوسیله رقابت دو ابر قدرت توضیح می‌داد که براساس آن استراتژی آمریکا تعیین می‌شد. هانتینگتون کارآئی این الگو را برای توضیح جهان حدود چهل سال می‌داند. این الگو همه چیز را که در مقیاس جهانی اتفاق می‌افتاد می‌توانست توضیح دهد. بعد از جنگ سرد الگوی آقای هاری ترومن دیگر کارگر نبود. این است که باید حوادث و پدیده‌های جهان امروز را در چارچوب تئوری دیگری توضیح داد که بر آن نام "نبرد فرهنگها" را گذارده است. "نبرد فرهنگها" باید نقش الگوی زمان جنگ سرد را در بعد از فروپاشی شوروی بازی کند و کارگشا باشد.

الگوی بعد از جنگ دوم جهانی دنیای دو قطبی بود. تضادها، منازعات و توضیح پدیده‌ها از طریق اتکاء به این الگوی دنیای دو قطبی قابل فهم بود. این الگو پس از فروپاشی نظام شوروی کارآئی خود را از دست داده است، زیرا دیگر نمی‌شد از رقابت و یا تئوری دو ابر قدرت و یا دو قطب صحبت کرد. دنیای دو قطبی جای خود را به دنیای چند قطبی داد. وی می‌آورد که امروز باید برای توضیح پدیده‌های جهانی و درک جهت حرکت آن الگوی دیگری تصور کرد که در چارچوب آن توضیح جهان منطقی بنماید. این الگو، الگوئی است که بر اساس تقسیم فرهنگهای گونه‌گون در جهان پدید می‌آید و زمینه‌ای برای ما خواهد بود تا سیاست خود را بر اساس آن برای سالهای آینده تعیین کنیم. در این مدل جدید آقای هانتینگتون، الگوی دشمنی بنام "لولوی" کمونیسم جای خود را با دشمن دیگری که گونه‌گونی فرهنگها نام دارند داده است. هانتینگتون جدائی جمهوری‌های شوروی را از روسیه، تجزیه یوگسلاوی، انقلاب ایران و پیدایش جمهوری اسلامی و در نتیجه آن بنیادگرایی اسلامی، تشدید روحیه ملی‌گرایی و درگیری‌های ملی را وسیله‌ای می‌کند تا براساس آن تئوری "نبرد فرهنگهای" خود، که الگوی جدید توضیح جهان است را بسازد. الگوی آقای هانتینگتون و اساساً تئوری الگوها هرگز در گذشته و در حال قادر نبوده است در مجموع سیر حوادث جهان را پیشگویی کرده و خصلت تضادهای جهان ما را توضیح دهد. بی اعتباری نظریه الگوها بویژه از آنجا بخوبی روشن می‌گردد که این نظریه فاقد یک خصوصیت جهانشمولی است. بجای آنکه از نقاط مشترک پدیده‌های مشخص یک قانون عام مجرد را نتیجه بگیرد با تقسیم پدیده‌ها به اجزائی بدون رابطه ماهوی و پیوسته میان خود همواره ناچار است الگوهای عدیده‌ای را برای توضیح مواضع خود بکارگیرد. برای توضیح جهان بیک تئوری معتبر جهانشمول نیاز است. نمی‌توان اجتماع جهانی را که پدیده‌های مرتب و بهمپیوسته است به میلیونها الگوهای بی سرو ته و گسسته از هم تجزیه کرد که هیچ رابطه منطقی میان اجزاء آن برقرار نباشد. البته نظریه پردازان الگوساز خود به بی‌اعتباری نظریات خود که بیانگر هیچ چیز نیستند و کوهی از تناقض و تضاد را در بر می‌گیرند واقفند ولی برای توجیه سیاستهای امپریالیستی و غارت مردم جهان ناچارند برای انجام اقدامات خود دلایلی برای فریب افکار انسانها بی‌آفرینند.

همین تئوری دنیای دو قطبی قبل از جنگ سرد را در نظر بگیریم. بر خلاف نظریه آقای هانتینگتون بهیچوجه الگوی آقای هاری ترومن صحت خود را در مدت چهل سال به اثبات نرسانید. الگوی آقای هاری ترومن مثلاً

دوروز فراموش نشدنی

در روزهای ۱۷ و ۱۸ ماه مه سال جاری گردهمایی بزرگی در شهر گلزن کرشن آلمان برگزار گردید. این گردهمایی به دعوت حزب کمونیست آلمان مارکسیست-لنینیست (MLPD)، با تشکیل کمیته‌ای از احزاب کمونیست و سازمان‌های دموکرات آلمانی و خارجی تدارک دیده شده بود. برگزارکنندگان ابتدا با تظاهراتی که بیش از ۴۰۰۰ نفر در آن شرکت داشتند کار خود را آغاز نمودند. راه پیمایان با سر دادن شعارهای عام و سراسری نظیر «زنده باد همبستگی بین‌المللی»، «زنده باد سوسیالیسم» و شعارها و موسیقی‌هایی که جنبه ملی نیز داشتند در بلوک‌های مستقل خویش با پرچم‌های مزین به داس و چکش از مرکز و نیز مناطق کارگرنشین شهر عبور کرده و به پارک بزرگ شهر رسیدند. پارک مذکور از قبل توسط کمیته برگزارکننده جشن به دهکده‌های مختلفی تقسیم شده بود و هر حزب و سازمان کمپ خود را در منطقه‌ای که در اختیارشان گذاشته شده بود، برپا کردند. دو جایگاه دیگر نیز یکی به برگزاری کنسرت‌های موسیقی از کشورهای مختلف و دیگری برای بحث و تبادل نظر از اوضاع بین‌المللی و گزارش احزاب و سازمان‌ها از اوضاع سیاسی و اجتماعی کشورشان اختصاص یافته بود. بحث‌ها و سخنرانی‌های ارائه شده برای شرکت‌کنندگان همزمان به زبان آلمانی ترجمه می‌شد.

هیئت نمایندگی «توفان» نیز در این گردهمایی حضور به هم رسانید و با ارائه پیامی همبستگی خویش را ابراز نمود. توفان در این پیام ضمن اشاره به اوضاع جهانی نیروهای چپ و معیارهای آن، شرکت‌کنندگان را در جریان همکاری مشترک دو تشکل توفانی قرار داده و اوضاع کنونی ایران و به ویژه وضعیت طبقه کارگر را تشریح نمود. در حاشیه این اردو هیئت نمایندگی ما با نمایندگان احزاب و سازمان‌های کمونیستی دیگر پیرامون اوضاع جاری جنبش جهانی کمونیستی به بحث و تبادل نظر پرداخت.

در این دو روز پرشور و فراموش نشدنی مطابق آمار ارائه شده از سوی کمیته برگزاری بیش از ۱۴۰۰۰ تن حضور به هم رسانیده و از این اردو استقبال کردند.

احساسات بشردوستانه ایشان در همان حد تابلوها و تصاویر سینمایی باقی ماند و به زندگی واقعی روزمره مردم گسترش نیافت.

متأسفانه آقای کیارستمی یکبار در «پیام امروز» در خرداد ۱۳۷۵ در ستایش از سانسور رژیم جمهوری اسلامی گفته بود: «یکی از مهمترین دلایل، ممنوعیت فیلم‌های اروپائی و آمریکائی در ایران بود که به سینماگران ایرانی فرصت تجربه کردن داد. و نیز محدودیت‌هایی که جمهوری اسلامی گذاشت، سودمند بود. گذشته از سانسور، محدودیت‌هایی از پیش تعیین شده وجود دارد که سینماگران ایرانی به جای تلاش برای تغییر آن‌ها خودشان را با آنها وفق می‌دهند و تلاش می‌کنند که راه‌های دیگر کشف کنند.؟! حتماً یکی از این محدودیت‌های سودمند از نظر آقای کیارستمی تحدید زنان میهن ما در ایفای نقش شایسته در صنعت سینماست که جمهوری اسلامی آنها را داخل آدم نیز حساب نمی‌کند؟ معلوم نیست وجود روسری در فیلم، یا پوشش اسلامی و یا جلوگیری از ابراز محبت انسانی دو جنس مخالف در پرده سینما و یا ممانعت از در آغوش گرفتن فرزند ذکوری توسط مادرش چه تاثیری برای احیاء و ترقی سینمای ایران دارد.

آقای کیارستمی با اخذ جایزه «جشنواره کان» از هر زمان دیگری کمتر نیاز دارد تا رعایت حال جمهوری اسلامی را، که دنیا نیز برایش اعتباری قابل نیست، بنماید و برای این رژیم ددمنش در جهان زمینه آبرو و حیثیت فراهم کند. مردم ایران در عین اینکه از موفقیت یک فیلم ایرانی در «جشنواره کان» شادمانند، لیکن داوری سیاسی خود را از روی تعداد جوایز دریافتی انجام نمی‌دهند. داوری مردم ما در مورد غلامرضا تختی نیز از روی تعداد جایزه‌های دریافتی وی در عرصه ورزشی نبود، چه بسیار بودند ورزشکارانی که بیش از تختی مدال طلا برگردن داشتند ولی هرگز نتوانستند مدال گرانقدر محبت و احترام ملتی را بر گردن خود بیاورند. حال این آقای کیارستمی است که باید نشان دهد تا به کجا در کنار مردم ایران قرار خواهد گرفت و از موقعیت جهانی خود برای تحت فشار قراردادن رژیم ددمنش جمهوری اسلامی استفاده خواهد کرد. محبوبیت ایشان در نزد مردم ایران زمانی کامل است که در کنار مردم زندگی کند و اشتیاق آنها را برای اشتیاق هوای آزادی بگوش جهانیان برساند. آقای کیارستمی فرصت گرانبهائی را برای حمایت از آزادی، دموکراسی و حقوق بشر در ایران از دست داد و از این امر جمهوری اسلامی خواهد بود که سوء استفاده خواهد کرد. چه خوب بود که آقای کیارستمی این مرز را روشن نگه میداشت. □

نبرد فرهنگ‌ها...

بهبوجه قادر نیست، همدستی آلمان نازی با ایتالیای فاشیست، ژاپن توسعه طلب را در قبال همکاری متفقین که مشکل از شوروی و انگلیس و آمریکا و فرانسه بود توضیح دهد. این الگو آنجا که پای انشعاب در جنبش بین‌المللی کمونیستی پیش می‌آید و جمهوری خلق چین و آلبانی دنیای رویزیونیستها را به نقد می‌کشند و انشعاب آنها را از مارکسیسم لنینیسم نشان می‌دهند، عدم کارآیی خود را ثابت کرد زیرا سختی می‌شد هنوز از دنیای دو قطبی بدون توجه به دنیای کمونیسم و پیدایش بازار مشترک اروپا صحبت کرد. حتی همین الگوی «نبرد فرهنگها» نیز نمی‌تواند پدیده‌های جهانی را توضیح دهد. بر مبنای این تئوری باید هشت فرهنگ موجود در جهان بخاطر خوشاوندی به متحد یکدیگر بدل شده و در مقابل قدرتهای غربی صفبندی کنند. این را هانتینگتون در زمانی می‌گوید که دشمنی ایران مسلمان با طالبان مسلمان و عربستان سعودی مسلمان و پاکستان مسلمان و عراق مسلمان بهمان شدت دوستی آمریکا، عربستان سعودی و پاکستان با طالبان است و یا دوستی آمریکا با کوریت خیلی بیش از نزدیکی یا دوری ایران با کوریت است. روابط ترکیه مسلمان با اسرائیل یهودی و آمریکای مسیحی حسنه‌تر است تا ایران مسلمان. در تجزیه یوگسلاوی ایران مسلمان در کنار آمریکای مسیحی علیه صربستان اورتدوکس می‌جنگید. و دشمنی سوریه مسلمان با عراق عرب و مسلمان خیلی بیشتر است تا فرانسه نامسلمان. الگوی بی سرو ته هانتینگتون پاسخی برای جنگ میان ویتنام جنوبی و شمالی، کره جنوبی و شمالی، چین توده‌ای و تایوان، یعنی جنگ میان دو ملت پاره از هم ندارد. ادامه دارد

جشنواره کان...

ساخته بود، سانسور هنر و ادبیات در ایران را با همان احساس شاعرانه خود تفسیر می‌کرد و از حقوق بشر حمایت خود را اعلام می‌داشت. مگر نه این است که ایشان تا آنجا که به فیلمهایشان مربوط است به جنبه‌های انسانی و احساسات لطیف بشردوستی تکیه می‌کنند؟ حق این بود که نام فرج سرکوهی را که برای حمایت از حقوق و آزادیهای دموکراتیک، از آزادی کیارستمی‌ها و مخالفت با سانسور بزدانان افتاده است بر زبان می‌آورد و آزادی بی قید و شرط وی رامی طلبید. حال آنکه بی تفاوتی و سکوت نسبت به شرایط خفقان در ایران، تصویر نادرستی را از سرنوشت غم‌انگیز ۶۰ میلیون ایرانی به جهان عرضه می‌کند که تصور کنند رژیم جمهوری اسلامی رژیمی هنر پرور و دموکراتیک است. کیارستمی می‌توانست قلوب همه مردم ایران را فتح کند و با رساندن طین میل بی پایان به آزادی ملت ایران را بگوش جهانیان به قهرمانی شایسته در نزد مردم ایران بدل شود. ولی این انتظار مردم ایران متأسفانه بهر علت برآورده نشد.



۳۰٪ بیکاری در نظامی «آزاد»

اخیراً یکی از کارشناسان برجسته اقتصاد ملی در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست آمریکا به نام آقای لیستر-ترو اظهار داشته است که به طور رسمی در آمریکا ۵٪ بیکاری وجود دارد. اما تحقیقات به عمل آمده نشان می‌دهد که رقم واقعی بیکاری معادل ۳۰٪ است. وی برای اثبات این امر دلایل ذیل را ارائه نموده است:

- * به طور رسمی ۵ میلیون نفر بیکارند که شامل ۵٪ نیروی کار می‌باشد.
- * ۶ میلیون نفر دیگر از آنجا که به طور فعال و رسمی در جستجوی کار نیستند، در آمار رسمی سالانه منظور نمی‌شوند.
- * ۴/۵ میلیون نفر از افرادی که به کار نیمه وقت مشغولند، حتی اگر هفته‌ای یک ساعت کار کنند، جزء دسته بیکاران محسوب نمی‌شوند.
- * ۸ میلیون نفر به کارهای موقتی مشغولند.
- * ۲ میلیون تن در حال آماده‌باش به سر می‌برند. هرگاه که نیاز به کارشان باشد، چند ساعتی به کار دعوت می‌شوند.
- * ۸ میلیون نفر که خود را صاحبان شرکت و یا «مشاور» معرفی می‌کنند، در واقع افرادی هستند دارای تحصیلات و دانش بالا که به خاطر شرم از عنوان بیکار، خود را به چنین عناوینی منتسب می‌کنند. این افراد این گونه عناوین را به «بیکاران طویل‌المدت»، ترجیح داده تا شانس بیشتری برای استخدام شدن داشته باشند.
- * ۶ میلیون نفر از مردان بین ۴۶ تا ۶۰ سال که ترک تحصیل کرده و یا فاقد تخصص هستند، هنوز به بقیه در صفحه ۵

نبرد فرهنگ‌ها زیربنای فکری «نظم نوین» امپریالیستی (۳)

«دنیای سوم» هستند نیز فرهنگ خود را که فرهنگ دیگری بجز فرهنگهای استعماری پرتغال، اسپانیا، انگلیس، فرانسه می‌باشد، دارا هستند. آقای هانتینگتون به بررسی فرهنگ غرب می‌پردازد و آنها را تدوین می‌کند.

مشخصه‌های فرهنگ غرب عبارتند از

- ۱- اریته کلاسیک (که شامل فلسفه و خردگرایی یونان، حقوق رم، زبان لاتین، و مذهب مسیحیت است).
 - ۲- مذهب (کاتولیسیسم و پروتستانسیسم).
 - ۳- زبان (زبانهای اروپایی با ریشه لاتین و تقسیمات رمانیائی Romanisch، و ژرمنی Germanisch).
 - ۴- جدائی دین از دولت.
 - ۵- دولت مستکی بر قانون و یا پذیرش اصل قانونیت. (rule of law, Rechtsstaatlichkeit).
 - ۶- پلورالیسم اجتماعی (کثرت گرایی).
 - ۷- ارگانهای نمایندگی و یا انتخابی (پارلمان).
- ادامه در صفحه ۶

اقوام غیر آمریکائی که با فرهنگهای عقب مانده و ارتجاعی در اقصی نقاط جهان بسر می‌برند و روز به روز نیز به برکت زاد و ولد غیر قابل کنترلشان بر تعداد آنها افزوده شده و به تکنولوژی مدرن نیز دست پیدا می‌نمایند بهشت آمریکا را که بزرگترین دست‌آوردهای بشری را در خود حفظ می‌کنند تهدید می‌نمایند. با مطالعه این کتاب یک فرد غربی و یا آمریکائی تصویری از سایر انسانها پیدا می‌کند که تصور هر انسان عادی از جنگل وحوش است. مغز مردم عادی آمریکا و یا غرب به خوراک تبلیغاتی احتیاج دارد تا بتواند به راحتی گوشت دم توپ امپریالیسم آمریکا گردد. امروز بعد از پایان جنگ سرد شکل ایدئولوژی روشن ضد کمونیستی برای مردم عادی ملموس نیست این است که امپریالیسم آمریکا به اشکال ایدئولوژی نوینی نیازمند است تا آنها را با شکل قبلی ایدئولوژی دوران جنگ سرد جایگزین کند. بنظر آقای هانتینگتون مبنای منازعات آتی دول، تفاوت و تناقض فرهنگهاست و نبرد بین این فرهنگهاست که ماهیت تضادهای دنیای پس از جنگ سرد را تعیین می‌نماید. دنیای امروز دیگر دنیای دو قطبی نیست بلکه ما گونه‌گونی فرهنگها را روبروی خود داریم و دنیای ما دنیای چند قطبی فرهنگی است. بنظر وی دنیای امروز با هشت قطب متناقض روبروست. هشت نوع فرهنگ در دنیا یافت می‌شود که عبارتند از: چینی (کنفوسیوس)، ژاپنی، هندوئیستی (بودائی)، اسلامی، غربی، ارتدوکسی، لاتین آمریکائی و آفریقائی. در پشت این فرهنگها طبیعتاً ملل و دول پنهانند. زرد پوستان اعم از کره‌ای، چینی، ژاپنی، ویتنامی، کامبوجی، لائوسی در پشت فرهنگ کنفوسیوس و ژاپنی قرار دارند. فرهنگ اسلامی از اندونزی، مالزی شروع می‌گردد و با گذار از آسیای مرکزی و ایران و خاورمیانه به شمال آفریقا می‌رسد. فرهنگ بودائی یا بودیسم هندوستان و نپال و بخشهایی از تایلند و غیره را در بر می‌گیرد. ارتدوکسها، نژاد اسلاو از روسها گرفته تا یوگسلاوی صرب و یونانیهای ارتدوکس را شامل می‌شوند. آمریکای جنوبی و آفریقای سیاه نیز که شامل اکثریت ملل

انعکاس مثبت

به دنبال تلاش‌های مستمر توفان و انتشار نامه سرگشاده به وزیر امور خارجه اتریش در رابطه با ترور وحشیانه حمیدرضا چیتگر در سال ۱۹۸۷، با مسرت اطلاع یافتیم که «حزب سبزها» در اتریش طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در پارلمان این کشور در تاریخ ۹۷/۶/۱۱ از دولت این کشور مصرانه خواسته است که پرونده این قتل فجیع را دوباره مورد بررسی قرار دهد.

انعکاس این نامه در دیگر روزنامه‌های خارجی و به ویژه ترکی به همراه تصویر و زندگی‌نامه رفیق چیتگر از یک سوباعث خوشحالی ما شد و از سوی دیگر تعجب و یا بهتر بگوییم تاسف ما را نسبت به روزنامه‌های ایرانی که داعیه‌های آن‌چنانی دارند ولی برای پرونده قتل انسانی از اپوزیسیون تره هم خرد نکردند، برانگیخت. □

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکیل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم کم جزیی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مصالح گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

پیش بسوی تشکیل حزب واحد طبقه کارگر